

فصلنامه سیاست خارجی
سال سی‌ام، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۵، صص ۳۰-۷

۱

دکترین مسؤلیت حمایت: ارتقاء حقوق بشر یا تئوری جنگ عادلانه

بهناز نیکنام ابریکوه^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱. کارشناس روابط بین‌الملل bzniknam@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۷/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۱

چکیده

فجایی که در دهه‌های اخیر در جهان رخ داد، موجب شد دبیرکل سازمان ملل متحد پرسشی را خطاب به جامعه بین‌المللی مطرح کند: در شرایطی همچون کوزوو و رواندا، اگر دولت‌هایی قادر و مایل بودند که از جمعیت‌های قربانی حمایت کنند، آیا تا زمان صدور مجوز شورای امنیت نباید هیچ اقدامی بکنند و تنها نظاره‌گر کشتار جمعی افراد بی‌گناه باشند؟ نشست ۲۰۰۵ سازمان ملل متحد در پاسخ اعلام داشت: در مواردی که دولتی قادر یا مایل نیست جمعیت خود را در برابر نسل‌کشی، جرایم جنگی، پاکسازی قومی و جرایم علیه بشریت حمایت کند، مسئولیت آن به جامعه جهانی منتقل می‌شود و بر اساس منشور برای تحقق چنین حمایتی اقدام خواهد کرد. حال این سؤال پیش می‌آید که "آیا دکترین مسئولیت حمایت، اقدامی است در جهت ارتقاء حقوق بشر یا احیای تئوری جنگ عادلانه است؟"

با بررسی تئوری‌های جنگ عادلانه می‌توان دریافت که دکترین مسئولیت حمایت همان تئوری جنگ عادلانه است با تغییراتی اندک. در گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت، مشروعیت اقدام نظامی با تأمین ۵ شرط به وام گرفته شده از تئوری جنگ عادلانه به دست می‌آید. اما مطابقت آن با قانون، به مجوز شورای امنیت برای استفاده از نیروی نظامی نیاز دارد.

▪ واژگان کلیدی:

حقوق بشر، تئوری جنگ عادلانه، دکترین مسئولیت حمایت، مداخله بشردوستانه، اصل حاکمیت ملی

مقدمه

فقدان پشتوانه مردمی برخی حکومت‌ها و فجایعی که در دهه‌های پس از تأسیس سازمان ملل متحد در سراسر جهان رخ داد، موجب شد دبیرکل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۹ پرسش‌هایی را خطاب به جامعه بین‌المللی در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح کند. از جمله اینکه: در شرایطی همچون کوزوو و رواندا، اگر دولت‌هایی قادر و مایل بودند که از جمعیت‌های قربانی حمایت کنند، آیا می‌بایست تا زمان صدور مجوز شورای امنیت هیچ اقدامی نمی‌کردند و تنها نظاره‌گر کشتار جمعی افراد بی‌گناه می‌شدند؟ از طرف دیگر، آیا مداخله بدون مجوز شورای امنیت، نظام شکننده امنیت جمعی را که پس از جنگ جهانی دوم تأسیس شده است، تضعیف نمی‌کند و امکان مداخلات آتی را فراهم نمی‌سازد؟ کوفی عنان از دولت‌ها خواست راهی پیدا کنند تا به مفاد منشور جامه عمل بپوشانند و شورای امنیت به واقع در مقام مدافع «منافع مشترک» همه دولت‌ها عمل کند.

این رویکرد در سال ۲۰۰۴ توسط هیأت عالی‌رتبه منصوب دبیرکل سازمان ملل تایید شد. این هیأت در گزارش نهایی خود ضمن یادآوری فجایع سومالی، بوسنی و هرزگوین، رواندا، کوزوو و دارفور سودان، اعلام کرد که مسأله این نیست آیا دولتی «حق مداخله» دارد یا ندارد، بلکه مسأله، «مسئولیت حمایت» همه دولت‌ها است. به عبارت دیگر، هنگامی که افراد در معرض فجایعی همچون قتل عام، تجاوز، پاکسازی قومی و گرسنگی هستند، همه دولت‌ها مسئولیت دارند از آن افراد حمایت کنند. هیأت مذکور، طیف گسترده‌ای را برای پاسخ جامعه بین‌المللی در نظر گرفته و توسل به زور را به عنوان آخرین چاره پیش‌بینی کرده است.

اجلاس جهانی ۲۰۰۵ سازمان ملل نیز بر این امر صحنه گذاشت. دولت‌ها در آن اجلاس اعلام داشتند در مواردی که دولتی قادر یا مایل نیست جمعیت خود را در برابر نسل‌کشی، جرایم جنگی، پاکسازی قومی و جرایم علیه بشریت حمایت کند، مسئولیت آن حمایت را می‌پذیرند و بر اساس فصول شش و هفت منشور برای تحقق چنین حمایتی اقدام خواهند کرد.

در بررسی تاریخی، محقق در نگاه اول به این نتیجه می‌رسد که اصل مسئولیت حمایت همان جنگ عادلانه است که سنت آگوستین در اوایل قرن ۵ میلادی در کتاب شهر خدا ارائه کرده است. در حالی که مدافعان آن معتقدند که این اصل اقدامی است در جهت تکامل حقوق بشر. این تحقیق با بیان این سؤال به دنبال یافتن پاسخ آن می‌باشد که: "آیا دکتترین مسئولیت حمایت، اقدامی است در جهت ارتقاء حقوق بشر یا احیای تئوری جنگ عادلانه است؟"

بنا بر گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت، مشروعیت اقدام نظامی با تأمین ۵ شرط به وام گرفته شده از تئوری‌های جنگ عادلانه به دست می‌آید. اما مطابقت آن با قانون، به مجوز شورای امنیت و براساس منشور، تنها مقام صادرکننده مجوز برای استفاده از نیروی نظامی نیاز دارد. نیل مک فارلین^۱ نیز در مقاله خود تحت عنوان مسئولیت حمایت، به خوبی به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: معیارهای کمیسیون بین‌المللی مداخله، چالش‌ها و تغییر برای مسئولیت حمایت، فرمول‌بندی مجدد دکتترین جنگ عادلانه سنت آگوستین است.

سیر تحول دکتترین مسئولیت حمایت

دکتترین مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل طی چندین سال اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است. این مفهوم به مقابله با نقض حقوق بنیادین انسان‌ها در قلمرو یک کشور و توسط دولت حاکم می‌پردازد. گرچه مسئولیت اولیه حفظ حقوق شهروندان برعهده دولت متبوع آنهاست، اما در مواردی که به علت اختلافات نژادی، قومی و مذهبی، دولت حاکم از انجام وظیفه ابتدایی خود اظهار ناتوانی و یا بی‌میلی کند، این مسئولیت به جامعه بین‌المللی منتقل خواهد شد. (عرب اسدی، ۱۳۹۰: ۴۴)

این دکتترین که به ارائه تعریفی جدید از حاکمیت، یعنی حاکمیت مسئولانه می‌پردازد؛ بازتابی از حساسیت جامعه بین‌المللی نسبت به فجایع دل‌خراش بشری است که در دهه ۱۹۹۰ در سومالی، رواندا، بوسنی و کوزوو به اوج خود رسید. این اصل با سه بعد پیشگیری،

¹ Neil McFarlane

واکنش و بازسازی، به عنوان راه حلی در پاسخ به ضعف و کاستی نظام بین‌المللی در رویارویی با نقض عمده حقوق بنیادین بشری، از اواخر دهه نود میلادی وارد ادبیات حقوقی شده است. در سال ۲۰۰۰، دبیر کل سازمان ملل متحد، آقای کوفی عنان در گزارش هزاره خود به مجمع عمومی، چالشی را مطرح کرد مبنی بر اینکه اگر مداخله بشردوستانه یک تجاوز غیرقابل قبول به حاکمیت است، چگونه باید نسبت به حوادث رواندا و سربرنیتسا و نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر که به تمامی اصول بشریت صدمه می‌زند، واکنش نشان دهیم؟ (The Responsibility to Protect in the Case of Humanitarian Crisis: 2)

در سال ۲۰۰۱ و در پاسخ به چالش مطرح شده از سوی کوفی عنان، دولت کانادا مسئولیت «کمسیون بین‌المللی درباره مداخله و حاکمیت دولت»^۱ را به عنوان یک کمسیون مستقل با وظیفه روشن نمودن شمول و اهداف مسئولیت حمایت، به عهده گرفت (Ibid, 2). دستاورد این کمسیون چیزی بود که طی سالیان بعد به عنوان مسئولیت حمایت در جامعه بین‌المللی مورد پذیرش قرار گرفت. در این گزارش، مفهومی جدید از حاکمیت ارائه شد، حاکمیت از معنای کنترل در مفهوم سنتی خود، که مفهومی غیرقابل تعرض بود، به حاکمیت در معنای مسئولیت تغییر پیدا کرد. مسئولیتی که در وهله اول بر عهده کشور حاکم و در صورت ناتوانی و یا عدم تمایل آن کشور در حفظ و حقوق بنیادین اتباعش، در مرحله دوم به جامعه بین‌المللی واگذار می‌شود.

در سال ۲۰۰۴ هیأت عالی‌رتبه دبیر کل سازمان ملل متحد درباره «تهدیدات، چالش‌ها و تغییر»^۲، گزارشی تحت عنوان «یک جهان امن‌تر: مسئولیت مشترک ما»^۳ را به مجمع عمومی ارائه داد. هیأت مذکور، پذیرش مسئولیت حمایت را به عنوان یک هنجار نوظهور توصیه کرد، هنجاری که در واقعه‌هایی مانند کشتار دسته جمعی و دیگر کشتارهای وسیع، پاکسازی قومی یا نقض شدید حقوق بین‌الملل بشردوستانه که دول حاکم قدرت یا تمایل با‌زدارندگی آنها را ندارند، بکار گرفته می‌شود. (Ibid, 2) پس از آن نیز در سال ۲۰۰۵

¹. International Commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS)

². High Level Panel on Threats, Challenges and Change

³. A More Secure World: Our Shared Responsibility

دبیرکل گزارشی تحت عنوان «آزادی بیشتر، به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر برای همه» را ارائه کرد که در پاراگراف ۱۳۵ آن مسئولیت به حمایت پذیرفته شده بود. در سال ۲۰۰۵، مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب سند پایانی نشست سران^۱، اجماع جهانی در مورد ایجاد دکترین مسئولیت حمایت را مورد تأیید قرار داد. پاراگراف‌های ۱۳۸ و ۱۳۹ این سند بیانگر تعهدی برای مجمع عمومی در خصوص اصل مسئولیت حمایت بود، گرچه این تعهد محدود به کشتار جمعی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایت علیه بشریت گردید. شورای امنیت دو قطعنامه صادر کرد که تأکیدی بر تعهد به اصل مسئولیت حمایت بود. قطعنامه ۱۶۷۴ شورای امنیت مورخ ۲۸ آوریل ۲۰۰۶ درباره حمایت از افراد غیرنظامی در درگیری‌های مسلحانه، پاراگراف‌های ۱۳۸ و ۱۳۹ سند نهایی سران در سال ۲۰۰۵ را که در مورد مسئولیت حمایت از غیرنظامیان در مقابل کشتار جمعی، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت بود را مورد تأکید مجدد قرار داد. قطعنامه ۱۷۰۶ در تاریخ ۳۱ اوت ۲۰۰۶ درباره وضعیت سودان و استقرار نمایندگی بین‌المللی حافظ صلح، با اشاره به قطعنامه ۱۶۷۴ بر پاراگراف‌های ۱۳۸ و ۱۳۹ مجدداً تأکید کرد. (Ibid, 3)

به موجب این اصل، کشورها در قبال وقوع ژنوسید (نسل‌کشی)، جرائم جنگی، پاکسازی قومی و جرائم علیه بشریت، در هر گوشه‌ای از جهان، مسئول حمایت از جان مردمان تحت ستم بوده و با کسب مجوز از سوی شورای امنیت، ابتدا به پیشگیری از علل ریشه‌ای و مستقیم بحران پرداخته و در صورت عدم کفایت این روش‌ها، با توسل به ابزارهای غیرنظامی و دیپلماتیک واکنش نشان خواهند داد. مداخله نظامی همواره به عنوان آخرین راه‌حل در نظر گرفته می‌شود. پس از بحران نیز جامعه بین‌المللی مسئول بازسازی ساختارهای در هم ریخته کشور بحران‌زده خواهد بود.

مداخله بشردوستانه بر سرهم به بهانه پاسداری از حقوق بشر یا به سخن دیگر برای پشتیبانی از حقوق اساسی بشر صورت می‌گیرد، حقوقی که از حوزه صلاحیت داخلی دولت‌ها فراتر می‌رود، این انتقال صلاحیت به حوزه روابط بین‌الملل را می‌توان در پیمان‌های ۱۶۴۸

¹. Outcome Document of the World Summit

از نابروک^۱ و ۱۸۷۸ برلین دید که در آنها بر پشتیبانی از حقوق مذهبی و حقوق اقلیت‌ها تأکید شده بود. در بسیاری از پیمان‌های صلح پس از ۱۹۱۹ نیز سیستمی برای پاسداری از حقوق گروه‌های مذهبی، نژادی و زبانی با ضمانت جامعه ملل پذیرفته شد. (فروغی نیا، ۱۳۸۹: ۳۷)

برایان اورند^۲ استدلال می‌کند که حق دولت بر حاکمیت، به تأمین حقوق بشر شهروندان بستگی دارد، لذا دولتی که به طور حداقلی نسبت به شهروندان عادل نیست، اساس اخلاقی خود در حقوق بین‌الملل را از دست می‌دهد. اورند همانند والزر^۳ معتقد است که مداخله تنها در دسته محدودی از موارد به ویژه زمانی که نه تنها وضعیت شهروندی بسیار بد است بلکه بدون عملیات بین‌المللی نظامی رهایی بخش، از بین می‌رود. (Davenport, 2011:521)

توماس ویس^۴ از اساتید دانشگاه‌های آمریکا، مسئولیت حمایت (یا به عبارتی رعایت حقوق بشر) را به عنوان چهارمین خصیصه یک دولت حاکم، به قلمرو، اقتدار و جمعیت می‌افزاید. (Massingham, 2009:804-805)

سه عنصر مسئولیت حمایت عبارتند از: مسئولیت‌های بازدارندگی، واکنش و بازسازی. بازدارندگی عنصر برتر است و تمامی راه‌های بازدارندگی باید قبل از بکارگیری راهبرد نظامی، آزمایش شوند. (The Responsibility to Protect in the Case of Humanitarian Crisis, 3)

عناصر مسئولیت حمایت

الف) مسئولیت بازدارندگی

مسئولیت بازدارندگی شامل تحریم‌ها، فشار سیاسی و دیپلماتیک و دیگر تدابیر قهری است. بازدارندگی مؤثر باید علل ریشه‌ای و علل مستقیم درگیری داخلی و دیگر بحران‌های ایجاد شده به دست انسان را مورد توجه قرار دهد. تدابیر بازدارندگی مربوط به علل ریشه‌ای، نیازهای اقتصادی و سیاسی و حمایت قانونی مانند تقویت حاکمیت قانون و مؤسسات حقوقی داخلی را مورد توجه قرار می‌دهد و تدابیر بازدارندگی مربوط به علل

¹. Osnabruk

². Brian Orend

³. Walzer

⁴. Thomas Wiess

مستقیم شامل تدابیر سیاسی و اقتصادی به شکل تحریم، انزوای دیپلماتیک، تعلیق عضویت در سازمان ملل و تدابیر حقوقی مانند میانجیگری و داوری، دیوان‌های داوری ویژه و پایش حقوق بشر و تحریم‌های نظامی شامل تحریم‌های تسلیحاتی و پایان دادن به همکاری‌های نظامی می‌تواند باشد. (Ibid. 4)

ب) مسئولیت واکنش: اصول مداخله نظامی

• مسئول یا مقام به حق

- شورای امنیت بهترین مقام برای اقدام نظامی می‌باشد. ۵ عضو دائم اگر مداخله را حمایت نمی‌کنند، باید ممتنع باشند و وتو نکنند.
- اگر شورای امنیت در زمان لازم در این خصوص به نتیجه نرسد، گزینه جایگزین موارد زیر خواهد بود:

- بررسی موضوع توسط مجمع عمومی در نشست ویژه فوق‌العاده تحت عنوان اتحاد برای صلح
- اقدام توسط سازمان منطقه‌ای یا زیر منطقه‌ای براساس فصل ۸ منشور، به شرط دریافت مجوز قبلی از شورای امنیت

• آستانه علت عادلانه

- تلفات جانی بسیار وسیع: واقعی یا احتمالی

- پاکسازی قومی بسیار وسیع: واقعی یا احتمالی^۱

• اصل احتیاطی

چهار شرط دیگر علاوه بر آستانه علت عادلانه باید تأمین شود تا استفاده از مداخله نظامی به منظور حمایت انسانی انجام شود:

- قصد خیر (درست یا عادلانه): قصد باید توقف یا دفع قتل عام انسانی باشد؛
- آخرین راه: پس از بکارگرفتن تمامی راه‌های غیرنظامی؛
- تناسب: میزان، دوره و شدت مداخله نظامی باید حداقل مورد نیاز برای تأمین هدف تعریف شده باشد؛

○ چشم‌انداز معقول: باید شانس معقولی در موفقیت توقف یا دفع رنج که توجیه کننده مداخله است، وجود داشته باشد. (Ibid. 4)

موضوعی که در اینجا اهمیت پیدا می‌کند، این است که آیا شانس معقولی برای موفقیت‌آمیز بودن اقدام نظامی در قبال تهدیدات مورد نظر وجود دارد و آیا پیامدهای اقدام، احتمالاً بدتر از پیامدهای عدم اقدام نیست؟ برآورد توازن پیامدها امری بسیار مهم است و باید باشد، برای مثال، اقدام نظامی علیه هریک از ۵ عضو دائم شورای امنیت با این برآورد رد می‌شود. علاوه بر آن، بکارگیری اقدام نظامی علیه دیگر قدرت‌های بزرگ نیز عملاً منتفی است. (Evans, 2009: 711)

ج) مسئولیت بازسازی

شامل تأمین کمک کامل با ترمیم، تجدید بنا و اصلاح به ویژه پس از یک مداخله نظامی است. تعهد به تأمین مالی اقدامات بازسازی در همکاری نزدیک با مردم محلی، امنیت مردم باید تأمین شود و راهبرد خروج نیروهای مداخله‌گر باید اندیشیده شود. در گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت آمده است که دارای قدرت عالیه بودن^۱ به معنی مسئول بودن در قبال شهروندان خود و در قبال جامعه بین‌المللی است (Evans, 2006: 709). دومین کمک کمیسیون مزبور شامل انعطاف توجهات از حق بیگانگان برای مداخله، به کسانی که از جنگ و خشونت رنج می‌برند، بود. یا به عبارتی انتقال نکته اتکاء از حق مداخله‌گران، به حق جمعیت‌های آسیب دیده و مسئولیت بیگانگان برای حمایت از آنها بود. دیدگاه جدید، حقوق کسانی که از گرسنگی یا تجاوز سازماندهی شده رنج می‌بردند و تکلیف دول و سازمان‌های بین‌المللی برای پاسخگویی را در اولویت قرار داد. بجای اینکه به دنبال یک مستمسک قانونی برای مجاز شمردن دولت‌ها به مداخله باشد، مسئولیت حمایت تصریح می‌کند که شرم‌آور است زمانی که حوادث شوک‌آور بانگ اقدام بر می‌آورد، اقدامی انجام نشود. (G.Weiss, n.d: 744)

^۱. Sovereign

در حالی که اختیار اولیه بکار گرفتن مسئولیت حمایت به شورای امنیت سپرده شد، اما در صورت عدم تمایل یا عدم توانایی شورا برای اقدام، این امکان از سوی کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت به سازمان‌های منطقه‌ای یا ائتلاف کشورهای راغب داده شده تا به تأمین حمایت از مردم مورد تهدید اقدام کنند. (A. Anger, n.d: 87)

کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت با ارائه گزارش خود در دسامبر ۲۰۱۱، عبارت «مسئولیت حمایت» را جایگزین «مداخله بشردوستانه» نمود. براساس این نظریه حاکمیت بیش از یک حق است که دولت‌ها از آن برخوردار هستند و شامل تکلیفی است برای حمایت از شهروندان خود و اموال آنها. (Borti- Lindenstruss, 2011:1)

هیأت عالی رتبه تهدیدات، چالش‌ها و تغییر

دکترین مسئولیت حمایت بار دیگر و در پایان سال ۲۰۰۳ با تشکیل «هیأت عالی رتبه درباره تهدیدات، چالش‌ها و تغییر» توسط کوفی عنان دبیرکل وقت سازمان ملل متحد مورد تأکید قرار گرفت. این هیأت برای شناسایی تهدیدات عمده رو در روی جامعه بین‌الملل در حوزه وسیع صلح و امنیت و ارائه ایده‌های جدید در باره سیاست‌ها و نهادهایی برای جلوگیری یا مقابله با این چالش‌ها تشکیل گردید. گرت ایونس وزیر امور خارجه اسبق استرالیا به ریاست هیأت منصوب شد و گزارشی که این هیأت در دسامبر ۲۰۰۴ صادر کرد از ادبیات و توصیه‌های کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت در خصوص پاسخ به خشونت‌های گسترده استفاده نمود. (A. Anger, n.d: 87)

پس از یک سال بحث و بررسی، هیأت مذکور یافته‌های خود را در گزارشی تحت عنوان «یک جهان امن‌تر: مسئولیت مشترک ما» در دسامبر ۲۰۰۴ منتشر کرد. این گزارش حاوی ارزیابی جدیدی از چالش‌های متعدد پیش روی روابط صلح‌آمیز میان دولت‌ها و توصیه‌هایی در زمینه اقدام جمعی برای فائق آمدن بر چالش‌ها ارائه کرد. این هیأت در ارتباط با مسئولیت حمایت، ضمن تائید هنجار نوظهور اظهار داشت:

«شناسایی در حال رشدی در این خصوص وجود دارد که مسئله حق مداخله دولت‌ها نیست بلکه مسئولیت حمایت هر دولتی در قبال موضوع رنج مردم از فاجعه قتل عام و

تجاوز، پاکسازی قومی به وسیله تبعید اجباری و ترور و گرسنگی دادن عمدی و در معرض بیماری قرار دادن است. پذیرش فزاینده‌ای در حال رخ دادن است مبنی بر اینکه دولت‌های حاکم دارای مسئولیت حمایت از شهروندان خود در قبال چنین فجایعی هستند و هرگاه از این حمایت ناتوان باشند و یا تمایلی برای بکارگیری آن نداشته باشند، مسئولیت به جامعه بین‌الملل با بازدارندگی، واکنش در قبال خشونت‌ها و بازسازی جوامع آسیب دیده، منتقل می‌شود. (High Level Panel Reports on Threats, Para.201)

«ما این هنجار نوظهور که مسئولیت جمعی حمایت بین‌المللی را می‌طلبد، تأیید کرده و معتقدیم که این مسئولیت با مجوز شورای امنیت برای مداخله نظامی در آخرین مرحله برای جلوگیری از ژنوسید و دیگر کشتارهای وسیع، پاکسازی قومی یا نقض گسترده حقوق بین‌الملل بشردوستانه توسط دولت‌های حاکم فاقد قدرت یا اراده جلوگیری از آن، بکار گرفته شود.» (Ibid. 203)

عنان سپس از توصیه‌های این هیأت بر اهمیت پذیرش هنجار جدید مسئولیت حمایت در گزارش خود تحت عنوان «در آزادی بزرگتر»^۱ در مارس ۲۰۰۵ به عنوان سند چارچوبی نشست سران در همان سال استفاده کرد (A. Anger, n.d:87). برخلاف گزارش ICISS، گزارش هیأت عالی‌رتبه، شورای امنیت را تنها نهاد صالح برای مداخله براساس مسئولیت حمایت می‌داند. (Kundat, 2011:193)

سند پایانی نشست سران در سال ۲۰۰۵

در سپتامبر سال ۲۰۰۵، بحث مسئولیت حمایت بار دیگر بالا گرفت و این بار در شصتمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورد حمایت کامل جامعه بین‌المللی قرار گرفت. در این نشست، ۱۹۱ رئیس و نماینده دولت، متفق‌القول به تأیید قطعنامه‌ای پرداختند که دکترین مسئولیت حمایت را پشتیبانی می‌کرد. این قطعنامه، بنیان‌های یک پیمان اخلاقی جهانی میان دولت‌ها و مردم ساکن بر روی کره زمین را بنا نهاد.

^۱. In Larger Freedom

نشست ۲۰۰۵ سران جهان خواستار کمک به دولت‌های تحت فشار شد، قبل از اینکه بحران‌ها و درگیری‌ها بروز کند، بازدارندگی به معنی فعال، قاطع و اقدام فوری برای توقف خشونت قبل از آغاز آن است. دبیرکل سازمان ملل متحد گفت: گزارش اخیر من درباره دیپلماسی بازدارنده، راه‌ها و ابزارهایی را که ظرفیت‌مان را برای میانجیگری، حقیقت‌یابی و حل و فصل مسالمت‌آمیز تقویت می‌کند، برشمرده‌ام. طی یکی دو سال گذشته، موفقیت‌های ترغیب‌کننده‌ای را شاهد بوده‌ایم. در کنیا، قرقیزستان و گینه، سازمان ملل متحد کمک کرد تا از جنایات بی‌رحمانه جلوگیری شود و یا کاهش یابد. در اینجا مانند جاهای دیگر، یک حقیقت مهم را آموخته‌ایم مبنی بر این که ظرفیت مهم جلوگیری از ژنوسید، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و دیگر جنایات علیه بشریت در خود جامعه وجود دارد. (Secretary General's address to, 2012)

ریشه جنگ عادلانه و تئوری‌های آن

جنگ از ابتدای تاریخ تا گذشته نزدیک، یک نوع رابطه عادی در روابط بین‌الملل تلقی می‌گردید. موضوع جنگ در دوران قدیم و قرون وسطی، بیشتر از نظر عادلانه و غیرعادلانه بودن و یا به عبارتی مشروع یا غیرمشروع بودن مورد مطالعه قرار می‌گرفت. جنگ عادلانه مبتنی بر اصول مذهبی و اخلاقی بود و اقدام به آن بستگی به قضاوت و وجدان سلاطین داشت که فقط خود را در برابر خداوند مسئول می‌دانستند. در قرون شانزدهم و هفدهم، این تقسیم‌بندی که اساس حقوق جنگ را تشکیل می‌داد، تعقیب شد و تحقیقاتی هم در باره شروع جنگ و مقام اعلام‌کننده آن و همچنین رفتار در جنگ و اعمال ممنوع و مجاز در حین جنگ به عمل آمد که هدف از آن، کوشش برای بشری کردن مقررات جنگ بود. (ذوالعین، ۱۳۸۳: ۸-۳۵۷)

ایجاد نظریه جنگ عادلانه یک فرآیند تدریجی است. اما بیشتر نظرات این حوزه به اندیشمندان نیمه دوم قرن ۱۴ و نیمه اول قرن ۱۵ مربوط می‌شود که با تأثیرپذیری از دیگر عوامل مانند حقوق روم^۱، حقوق کلیسا^۲، حقوق ملل^۳ و عوامل دنیوی مانند سلحشوری^۴ در

^۱. Roman Law
^۲. Canon Law
^۳. Jus Gentium
^۴. Chivalry

خصوص اینکه چه چیزی جنگ عادلانه را تشکیل می‌دهد، به اجماع رسیدند. هیچ‌یک از اندیشمندان تا قبل از اتمام دوره قرون وسطی، همه عناصر متشکله اجماع در مورد شرایط جنگ عادلانه را ارائه نکرده بودند. این اندیشمندان مسیحی قرون ۱۶ و ۱۷ بودند که اجماع مربوط به جنگ عادلانه را که طی قرون وسطی به تدریج شکل گرفته بود، با یک شیوه سیستماتیک ارائه کردند.

بنابر نظریه اندیشمندان مسیحی، هرگاه شرایط زیر حاکم بر تصمیم آغاز به جنگ بود، می‌توان آن جنگ را جنگ عادلانه یا مشروع دانست:

- **هدف صلح!** در استفاده از زور، چه نیتی دنبال می‌شود و چه اهدافی با کاربرد زور پیش برده می‌شود؟ تمامی اندیشمندان مسیحی اعم از کلاسیک و نئوکلاسیک معتقد بودند که هدف از جنگ باید ایجاد، دفاع یا تقویت یک صلح پایدار باشد. صلحی که تمامی طرف‌های درگیر، چه پیروز و چه مغلوب بتوانند در کنار یکدیگر زندگی کنند. اما برای ایجاد یک صلح واقعی، محیطی باید ایجاد شود که تمامی انسان‌ها بتوانند به پتانسیل‌های خود جامعه عمل ببوشانند و مسئولیت خود را نسبت به خدا، خودشان و جامعه ایفا کنند.

- **قدرت قانونی (مشروع):** چه چیزی تشکیل دهنده قدرت قانونی تصمیم‌گیر درباره توسل به نیروی نظامی در آغاز درگیری است و چه کسی دارای آن قدرت است؟ سنت آگوستین و همچنین سنت آکیناس در مورد اینکه چه کسی دارای این قدرت قانونی برای صدور مجوز جنگ است، بیان می‌دارند که «خدا یا حاکم مشروع» قدرت استفاده از نیروی نظامی را دارد. هر دو توافق دارند که فقط مقامات مشروع می‌توانند مجوز استفاده از نیروی نظامی را صادر کنند و افراد دارای چنین قدرتی نیستند، مگر در دفاع از خود، زیرا آنها امکان مراجعه به قضاوت مقامات را برای جبران ضرر ندارند. فرانسیسکو دو ویتوریا حکومت حاکم را نقطه مرکزی سیستم حقوقی خود قرار می‌دهد. ویتوریا استدلال می‌کند که هر شخصی می‌تواند بدون مجوز دیگری به جنگ متوسل شود، نه تنها برای دفاع از خود بلکه برای دفاع از اموال و دارایی‌های خود.

¹. The Goal of Peace

². Legitimate Authority

- **قصد و نیت درست**^۱: آیا افراد تصمیم‌گیر برای توسل به زور به وسیله قصد و نیت درست برانگیخته شده‌اند؟ سنت آگوستین به مقامات قانونی که مسئول تصمیم‌گیری در مورد استفاده از زور هستند، نصیحت می‌کند که به عنوان یک پدر روحانی دیندار عمل کنند، به گونه‌ای که از شرارت عصبانی باشند و انسانیت را در نظر داشته باشند، نه اینکه اشتیاق انتقام‌جویی، نیت آنها برای آغاز جنگ باشد. آنها باید اراده خود را جهت درمان جراحات گناه بکار برند.

- **علت منصفانه**^۲: آیا تصمیم به استفاده از زور به وسیله علت یا علل منصفانه برانگیخته شده است؟ سنت آگوستین برای تعریف این عامل، بر قابلیت مجازات تأکید دارد. استفاده عادلانه از زور باید در پاسخ به یک بی‌عدالتی یا حمله آسیب رساننده توسط یک دولت یا گروهی دیگر از افراد باشد. او معتقد بود که یک حکومت زمانی علت منصفانه‌ای برای جنگ بر اساس دفاع از خود و هم‌چنین جبران صدمات وارده را خواهد داشت که اتباع حکومتی دیگر عمل متخلفانه‌ای را مرتکب شده باشند یا چیزی را به طور غیرقانونی به دست آورده باشند. استفاده از زور در دفاع از دیگران که به دلیل اعمال غیرمنصفانه متجاوز مورد بی‌احترامی قرار گرفته‌اند، نیز محق دانسته شده است. نهایتاً اینکه در برخی زمینه‌ها، سنت آگوستین معتقد است که جنگ از طرف دین به حق نیست. اما در برخی زمینه‌های دیگر، وی پیشنهاد می‌کند که در پاسخ به برخی شرایط، استفاده از زور از طرف دین، قانونی و مشروع است. برای مثال، وی اظهار می‌دارد که نباید کسی را وادار ساخت که به مسیحیت بپیوندد، ما باید با گفتار عمل کنیم، با استدلال بجنگیم و با دلیل پیروز شویم. وی در جایی دیگر به این نتیجه می‌رسد که استفاده از زور برای توقف کفر و ارتداد به عنوان ابزاری برای حفظ صلح، مشروعیت دارد.

- **آخرین راه**^۳: آیا تمامی راه‌های غیر قهری حل اختلافات آزمایش شده و نتیجه نداده‌اند و در نتیجه استفاده از زور تنها راه مناسب برای رسیدن به هدف است؟ اندیشمندان مسیحی جنگ عادلانه، به ویژه اندیشمندان نئوکلاسیک معتقدند که تصمیم توسل به زور

¹. Right Intention

². Just Cause

³. Last Resort

به عنوان ابزاری برای استقرار صلح باید در آخرین مرحله و پس از بکارگیری گزینه‌های مسالمت‌آمیز بکار گرفته شود.

- **اعلام^۱**: آیا قصد توسل به زور قبل از اقدام به آن، اعلام شده است؟ کسی که تصمیم دارد از زور استفاده کند، ضرورت دارد تا قصد خود را قبل از اقدام به آن، اعلام کند. این اعلام، به طرف متخلف آخرین فرصت را می‌دهد تا به رفع موضوع از طریق غیر قهری بپردازد، لذا این شرط در ارتباط نزدیک با شرط قبلی، یعنی آخرین راه می‌باشد.

- **تناسب^۲**: آیا منافع پیش‌بینی شده حاصل از کاربرد زور بیشتر از هزینه‌های پیش‌بینی شده (مانند خسارات وارده به جان یا مجروحیت نظامیان و غیرنظامیان و هم‌چنین تخریب یا ورود خسارت به اموال منقول یا غیرمنقول) است؟ ویتوریا صریحاً می‌گوید: قانونی نیست جنگی را به هر دلیلی یا هر خسارتی آغاز کنیم، زیرا هر خسارتی دلیلی کافی برای به راه انداختن جنگ نیست. علاوه بر آن، تنبیه در نظر گرفته شده برای عملی متخلفانه باید در تناسب با یکدیگر باشند. به عبارتی دیگر، برای ورود یک خسارت یا صدمه جزئی، عادلانه نخواهد بود که جنگ به راه انداخته شود.

- **چشم‌انداز پیروزی^۳**: با مستثنی کردن شرایط مربوط به دفاع از خود، آیا چشم‌انداز واقع‌گرایانه‌ای از پیروزی وجود دارد؟ این شرط با شرط قبلی یعنی تناسب ارتباط نزدیکی دارد. سوارز به صراحت می‌گوید: آنهایی که مسئول تصمیم‌گیری در ارتباط با توسل به زور هستند، ملزم به کسب حداکثری اطمینان ممکن از پیروزی می‌باشند. وی اظهار می‌دارد که تصمیم‌گیران باید میان انتظار از پیروزی در مقابل خطر شکست، توازن ایجاد کنند و معین کنند که آیا تمامی جوانب به دقت مورد بررسی قرار گرفته و انتظار پیروزی غالب است. اگر جنگ حالت تهاجمی داشته باشد، ملاحظات فوق باید بکار گرفته شود، اما در مورد جنگ تدافعی یا دفاع از خود، چون موضوع ضرورت در درجه نخست قرار دارد، ملاحظات فوق جاری نیست.

¹. Declaration

². Proportionality

³. Prospect of Victory

ارتباط دکترین مسئولیت حمایت و تئوری جنگ عادلانه

در دوره کنونی، بینش گروسیوس مبنی بر نظم جهانی حاوی واحدهای برابری که به امور داخلی یکدیگر احترام می‌گذارند، به نظر کارساز نیست. وضعیتی که به تدریج در حال رخ دادن است، بازگشت به مفهوم نظم جهانی است که قبل از گروسیوس وجود داشته و برخلاف نوشته‌های وی است. این نظم جهانی مربوط به کلیسای کاتولیک قرون وسطی است که حقوقدانان کلمبیا بینشی از جامعه بین‌المللی توسعه دارند که شامل تمامی انسان‌ها و سازماندهی شده براساس حقوق مناسب برای آنها بود، قانون شرع کلیسا برای مسیحیان، حقوق مساوی برای یهودیان و حقوق طبیعی برای مابقی انسان‌ها. پاپ به عنوان نماینده خدا بر روی زمین، به عنوان قاضی تمامی این سیستم‌های حقوقی به حساب می‌آمد. وی حتی می‌توانست به حاکمان مسیحی دستور دهد که یهودیان ناقض حقوق مساوی یا غیرمسیحیان ناقض حقوق طبیعی را مجازات کند. (Muldoon, 2006:150)

درخواست‌های فعلی برای مداخله بشردوستانه، پیشنهاد بازگشت به رویکرد پیش از گروسیوس نسبت به نظم بین‌المللی است. به نظر می‌آید که جامعه انسانی آن‌گونه که بینش گروسیوس پیشنهاد کرد، تکامل نیافته است، مبنی بر اینکه جامعه جهانی متشکل از دولی است که نه تنها از لحاظ حقوقی برابر هستند بلکه توانایی عمل در سطح داخلی با کارایی خیلی بالایی را نیز داشته باشند. در مقابل، دول شکست خورده یا دول فعالی هستند که موفق نشده‌اند معیارهای بشردوستانه بین‌المللی را اجرا کنند. در چنین مواردی، اغلب درخواست برای مداخله بشردوستانه جهت اصلاح وضعیتی که ناقض استانداردهای شناخته شده بین‌المللی است، می‌شود. در اجرای آن، رهبران دولت‌ها و طرفداران اقدام بشردوستانه به رویکردی از نظم جهانی باز می‌گردند که مشخصه کلیسای قرون وسطی است، مبنی بر تأکید بر مسئولیت اخلاقی قدرت‌های بزرگ برای حمایت از شهروندان دولت‌های شکست خورده یا فاسد که رهبران آنها یا تمایل ندارند و یا اینکه قادر نیستند معیارهای بشردوستانه را اجرا نمایند. در گذشته اسناد قرون وسطی از مسئولیت متمدن کردن و مسیحی کردن مردم جهان نو (قاره آمریکا) سخن می‌گفت، درحالی‌که بیانیه‌های سیاست‌گذاری قرن ۲۱، از احیای دموکراسی و احیای روش انسانی زندگی سخن می‌گویند، الفاظی متفاوت با مفهومی یکسان. (Ibid:152)

قتل عام در رواندا و عدم اقدام شورای امنیت و مداخله یک جانبه ناتو در بحران کوزوو، هر دو نشان‌دهنده مشکلاتی در ایجاد توازن میان دو قطب حقوق بین‌الملل، منع استفاده از زور و حمایت از حقوق بشر است. چیزی که برای مدتی طولانی در قالب مداخله بشردوستانه جا گرفته بود، یادآور تئوری‌های مدرن جنگ عادلانه دیده شده است. (Kundat, 2011:188)

دکترین مسئولیت حمایت ممکن است در قدم اول و به عبارتی در تئوری، حرکتی در جهت ارتقاء حقوق بشر به نظر بیاید، اما در عمل رجعت به تئوری‌های جنگ عادلانه و تأمین منافع کشورهای بزرگ، با سوءاستفاده از چنین دکترینی است. همان‌گونه که امپراطوری‌های بزرگ قبل از وستفالی با بکارگیری جنگ عادلانه درصدد تأمین منافع خود بودند؛ در بررسی موضوع شاهد بودیم که شرایط تحقق و بکارگیری دکترین مسئولیت حمایت در عمل با جنگ عادلانه تشابهات بسیاری دارد.

در رابطه با تئوری‌های جنگ عادلانه لازم به توضیح است که ریشه تئوری‌های جنگ عادلانه به قرن ۵ میلادی و نظریه سنت آگوستین در کتاب شهر خدای وی بر می‌گردد. در حقوق بین‌الملل کلاسیک، جنگ عادلانه، جنگی بود که در دفاع از خود، گرفتن انتقام و مجازات بی‌عدالتی‌ها، یا برای دریافت غرامت به لحاظ عمل غیرقانونی طرف مقابل انجام می‌گرفت. جنگ علیه کفار و مرتدین به فرمان خداوند نیز، از سوی برخی عادلانه تلقی می‌گردید.

با توجه به وابستگی امپراطوری‌های اروپایی به دین مسیحیت و پیوند آنها با مسیحیت، می‌توان گفت که حکومت‌ها دینی بودند و سنت جنگ عادلانه ریشه در دورانی دارد که مسیحیت به دنبال گسترش خود از طریق همین امپراطوری‌ها بود. لذا امپراطوری‌ها برای وسعت دادن به قلمرو خود از توجیهات مذهبی استفاده می‌کردند. این توجیهات مذهبی عبارت بودند از: اگر در امپراطوری‌های دیگر، ظلمی نسبت به مردم صورت می‌گرفت و یا به آنها اجازه داده نمی‌شد که به دین مسیحیت بپیوندند، امپراطوری‌های دیگر با تمسک به دین مسیح می‌توانستند به کمک مردم مورد ظلم بشتابند و برای مشروع و قانونی جلوه دادن این جنگ علیه ظلم به آن جنگ عادلانه می‌گفتند و این جنگ مبتنی بر اصول مذهبی و اخلاقی بود که یک رشته شرایط را برای آن قایل بودند که شرایط مذکور در طی زمان دچار تغییر یا تکامل شده است و از این تئوری به عنوان دستاویزی جهت وسعت دادن به قلمرو خویش استفاده می‌کردند.

از جمله تحولات تئوری جنگ عادلانه، انگیزه جنگ است که شامل رهایی مردم از ظلم و فراهم آوردن شرایطی است که مردم در سایه آن در آزادی کامل به دین مسیحیت بپیوندند و شرایط آغاز و ادامه جنگ که شامل هشت مورد است که مسئولیت حمایت نیز با تأمین ۵ شرط با جنگ عادلانه مشترک است و بدین لحاظ دکترین مسئولیت حمایت برگرفته از تئوری‌های جنگ عادلانه است. این شروط باید تأمین شوند تا استفاده از مداخله نظامی به منظور حمایت انسانی انجام شود. از جمله شرایط مشترک بین تئوری‌های جنگ عادلانه و دکترین مسئولیت حمایت اصول مداخله نظامی شامل صدور مجوز جنگ از جانب مقام صلاحیت‌دار یا مقام به حق، وجود انگیزه یا نیت خیر (آستانه علت عادلانه)، اصول احتیاطی که دربرگیرنده قصد خیر (قصد و نیت درست)، آخرین راه، تناسب و چشم‌انداز معقول (چشم‌انداز پیروزی) می‌باشد، می‌توان نام برد. این شروط مشترک باید تأمین شوند تا استفاده از مداخله نظامی به منظور حمایت انسانی انجام شود.

اصول هشت‌گانه حاکم بر آغاز جنگ و اصول دوگانه حاکم بر رفتار در جنگ (تناسب در بکارگیری سلاح‌ها و مصونیت غیرنظامیان) در نمونه‌های مدرن آن یا از بین رفته‌اند و یا ضعیف‌تر شده‌اند، درحالی‌که دیگر شرایط که باقی‌مانده‌اند به جای آنکه مانند گذشته مبتنی بر اخلاق باشد، مبتنی بر حقوق است و اعتبار و نفوذ خود را از حقوق می‌گیرند. از این‌رو برای مثال، علت عادلانه در جنگ عادلانه شامل مجموعه‌ای از جمله دفاع از بی‌گناه در قبال حمله مسلحانه از طریق بازپس‌گیری اشخاص، اموال یا ارزش‌هایی که غیرعادلانه تصاحب شده تا تنبیه شرارت بودند، درحالی‌که در مفهوم مدرن، به دفاع ملی از خود در مقابل حمله مسلحانه یا شاید عمل متقابل برای مقابله با حمله مسلحانه کوچک شده‌اند.

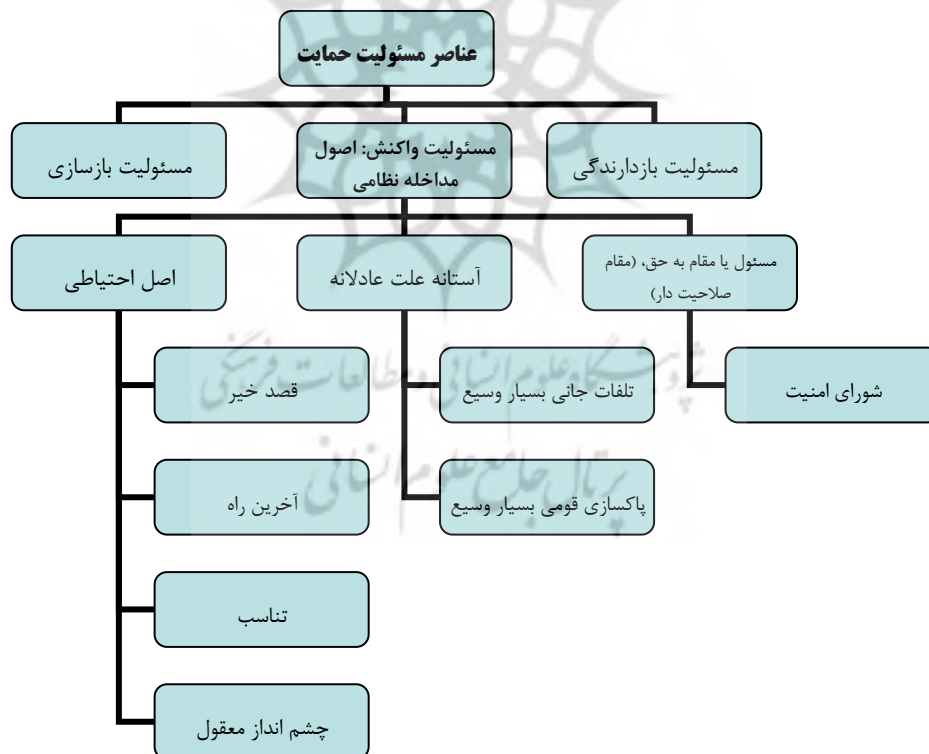
بنابراین بهترین استناد را می‌توان به گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت نمود. همان‌طور که قبلاً ذکر شد در این گزارش، مشروعیت اقدام نظامی با تأمین ۵ شرط به وام گرفته شده از تئوری‌های جنگ عادلانه به دست می‌آید. اما مطابقت آن با قانون، به مجوز شورای امنیت و براساس منشور، تنها مقام صادرکننده مجوز برای استفاده از نیروی نظامی نیاز دارد (Evans, 2006:711). نیل مک فارلین نیز در مقاله خود تحت عنوان مسئولیت حمایت به‌خوبی به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: معیارهای کمیسیون

بین‌المللی مداخله، چالش‌ها و تغییر برای مسئولیت حمایت، فرمول‌بندی مجدد دکترین جنگ عادلانه سنت آگوستین است. (Massingham, 2009: 817)

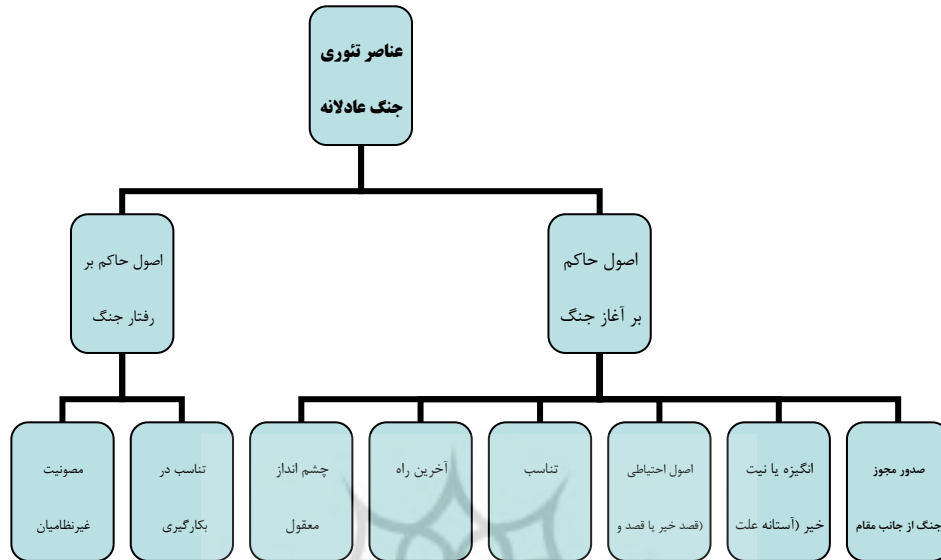
اصولی که مداخله بشردوستانه و مسئولیت حمایت را پشتیبانی می‌کند، ریشه در تئوری‌های مذهبی و جنگ عادلانه قرن ۱۵ دارد. ویتوریا آن را تکلیف دول متمدن برای مداخله در دول عقب افتاده جهت پایان دادن به رفتار ضد انسانی مانند آدم‌خواری و قربانی انسان‌ها و ترویج مسیحیت می‌داند. گروسیوس به این معیار، جلوگیری از بت‌پرستی، کفر و فساد جنسی را نیز افزود. رد چنین نظراتی را حتی در زمان عقب‌تر و در کارهای ارسطو نیز می‌توان یافت. (Ibid: 810)

شروط مشترک بین دکترین مسئولیت حمایت و تئوری‌های جنگ عادلانه در نمودارهای ذیل که توسط نگارنده تهیه شده قابل بررسی بیشتر می‌باشد:

نمودار ۱: عناصر تشکیل دهنده دکترین مسئولیت حمایت



نمودار ۲: عناصر تشکیل دهنده جنگ عادلانه



نتیجه گیری

مداخله در طول تاریخ عناوینی جدید یافته و دچار تحول شده است تا دستاویزی مشروع جهت رسیدن به منافع ملی قدرت‌های بزرگ و کشورهای اثرگذار در نظام بین‌الملل باشد. از جمله این عناوین جنگ عادلانه، حقوق بشر، مداخله بشردوستانه و اخیراً دکترین مسئولیت حمایت می‌باشد که این مفهوم در سال ۲۰۰۱ با یک پوست اندازی اسمی همراه بود.

مداخله عبارت است از دخالت کردن در امور داخلی کشور دیگر که معمولاً به شکل

تهدید و توسل به زور از مجرای دیپلماتیک صورت می‌گیرد.

در ارتباط با توجیه مداخله‌گرایی شش نوع تحلیل را مورد بررسی قرار دادیم:

۱. عده‌ای معتقدند که مداخله یک دولت بر پایه صیانت نفس جنبه قانونی دارد.
۲. دسته دوم مداخله‌ای که با موافقت دولت پذیرنده صورت گیرد را مشروع می‌دانند.
۳. عده‌ای دیگر مداخله‌ای که بر پایه اتفاق آرای اعضای جامعه بین‌المللی باشد را مجاز دانسته و قطعنامه‌های شورای امنیت که براساس مقررات فصل هفتم منشور ملل حکم به مداخله می‌دهد، به منزله نظر مشروع جامعه بین‌المللی نسبت به مداخله می‌دانند.

۴. دسته چهارم معتقدند زمانی که قدرت مرکزی از هم پاشیده و حکومت در وضعیتی نیست که به تعهدات خود در رابطه با حاکمیت عمل کند مداخله مشروع است. مانند مداخله در بوسنی و سومالی.

۵. در توجیه پنجم معتقدند مداخله نظامی در موارد اضطراری می‌تواند در دفاع از برخی ارزش‌های جهانشمول مانند حقوق بشر، صلح و امنیت بین‌المللی، حفظ محیط زیست، دموکراسی و اداره امور شایسته مردم و ... ضروری باشد.

۶. در توجیه ششم جهان فراتر از جامعه دولت‌های ملی با یک قدرت بین‌المللی متمرکز در نظر گرفته می‌شود.

در حال حاضر دولت‌ها معمولاً مداخلات نوع دوم، سوم و تا حدی مداخلات نوع چهارم را مشروع قلمداد می‌کنند. (مداخله براساس موافقت دولت پذیرنده، اتفاق آراء جامعه بین‌المللی و از هم پاشیده شدن قدرت مرکزی)

این در حالی است که عدم مداخله در امور داخلی کشورها اصل اساسی در روابط بین کشورها است که حتی قبل از ایجاد سازمان ملل و منشور ملل متحد در حقوق بین‌الملل وجود داشته است. این اصل دارای رابطه مستقیم با حاکمیت کشورهاست که در پرتو سیاست‌های کشورها و در زمان‌های مختلف دچار خدشه شده است و علی‌رغم تأکید منشور بر عدم توسل به زور و عدم مداخله، کشورها به عناوین مختلف به خصوص مداخله بشردوستانه، مداخلاتی در سایر کشورها انجام می‌دهند. تعدادی از مداخلات بعد از تأسیس سازمان ملل به خصوص در دهه ۹۰ با مجوز شورای امنیت و تعدادی بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفته است.

کشورهای بزرگ تلاش می‌نمایند تا مداخله در کشورهای دیگر را جنبه قانونی داده و براساس قواعد حاکم بر جامعه بین‌المللی به این امر مبادرت ورزند. مفاهیمی همچون دکترین مسئولیت حمایت تا اندازه زیادی در این راستا بوده است که می‌توان مصادیق آن طی دهه گذشته را کوزوو، سومالی، لیبی و سوریه برشمرد.

دکترین مسئولیت حمایت ممکن است در قدم اول و به عبارتی در تئوری، حرکتی در جهت ارتقاء حقوق بشر به نظر بیاید، اما در عمل رجعت به تئوری‌های جنگ عادلانه و

تأمین منافع کشورهای بزرگ، با سوء استفاده از چنین دکترینی است. همان گونه که امپراطوری‌های بزرگ قبل از وستفالی با بکارگیری جنگ عادلانه درصدد تأمین منافع خود بودند؛ در بررسی موضوع شاهد بودیم که شرایط تحقق و بکارگیری دکترین مسئولیت حمایت در عمل با جنگ عادلانه تشابهات بسیار دارد.

کشورهای جهان با توجه به پتانسیل تأثیرگذاری بر روابط بین‌الملل به دو دسته کشورهای اثرگذار و اثرپذیر تقسیم می‌شوند که کشورهای اثرگذار با دکترین مسئولیت حمایت که به عبارتی تحدید حاکمیت دولت‌ها را در پی دارد به طور نسبی موافق بوده و کشورهای اثرپذیر به ویژه کشورهای آسیایی و کشورهای طرفدار اصول حاکمیت و عدم مداخله از مخالفان دکترین مسئولیت حمایت هستند. از جمله این کشورها چین، روسیه، کشورهای عضو جنبش عدم تعهد، گروه ۷۷، کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای در حال توسعه می‌باشند که به دلایلی مانند:

- ترس از اقدام دولت‌ها بدون مجوز سازمان ملل؛
 - اعتقاد به دخالت شورای امنیت در تمامی موضوعات استفاده از زور؛
 - تأکید بر اصل حاکمیت دولت و اصول تمامیت ارضی؛
 - اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها؛
- و اعتقاد به اینکه مسئولیت حمایت صرفاً حلول مداخله بشردوستانه در جسمی جدید است که مبنایی در حقوق بین‌الملل ندارد و همچنین به دلیل سوابق تلخ ناشی از خاطرات مداخله این دکترین را صرفاً شعاری از جانب کشورهای اثرگذار برای توجیه مداخله نظامی در مقابل دولت‌های ضعیف‌تر و فقیرتر می‌دانند و لذا موضع مخالف در پیش گرفته‌اند. در نتیجه، انتقادهای زیادی از جانب کشورهای اثرپذیر مطرح شد مبنی بر اینکه توسعه مسئولیت جامعه بین‌المللی ممکن است منجر به افزایش استفاده از زور در روابط بین‌الملل شود و در همین راستا بسیاری از کشورهای گروه ۷۷ امنیت انسانی و مسئولیت حمایت را دیدگاهی طرفدار برتری نژادی دانستند که برای قانونی کردن مداخلات بیشتر از سوی قدرت‌های عمده نظامی جهان طراحی شده است و این انتقادات براساس سابقه مداخلاتی بود که در گذشته با ابزار نظامی، اشغال سرزمین و دخالت در امور داخلی سر و کار داشت.

منابع

فارسی

۱. فروغی نیا، حسین (۱۳۸۹)، «مداخله بشردوستانه در حوزه حقوق بین‌الملل»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و پنجم، شماره پنجم و ششم.
۲. ذوالعین، پرویز (۱۳۸۳)، «مبانی حقوق بین‌الملل عمومی»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. عرب اسدی، شیما (۱۳۹۰)، «بحران لیبی و دکترین مسئولیت به حمایت».

انگلیسی

1. The Responsibility to Protect in the Case of Humanitarian Crisis: an Emerging Norm of International Law? The Global Voice of the Legal Profession, International Bar Association.
2. Massingham, Eve, 2009. "Military Intervention for Humanitarian Purposes: Does the Responsibility to Protect Doctrine Advance the Legality of the Use of Force for Humanitarian Ends?" International Review of the Red Cross, Vol.91, Number 878.
3. Davenport, John, 2011. "Just war Theory, Humanitarian Intervention and the Need for a Democratic Federation", Journal of Religious Ethics, September.1.
4. Kundat, Nadja, 2011, "The Responsibility to Protect as a General Principle of International Law, Anuario Mecxican de Derecho Internacional", Vol. XI.
5. Borti, Bendetta and Gallia Lindestrauss, 2011, "The International Action in Libya: Revitalizing the Responsibility, the Institute for National Security Studies", INSS Insight, No.250.
6. Evans, Gareth, 2006, "From Humanitarian Intervention to the Responsibility to Protect", Symposium on Humanitarian Intervention, University of Wisconsin - Madison
7. A. Anger, Vincent, "The Responsibility to Protect".
8. G.Weiss, Thomas, "R2P after 9/11 and the World Summit".
9. Muldoon, James, 2006, "Fransico De Vitoria and Humanitarian Intervention", Journal of Military Ethics, Vol. 5, No.2, USA.
10. Secretary General's address to Stanley foundation Conference on the Responsibility to Protect, New York, 18 January 2012, accessed on: <http://www.un.org/apps/sg/printsgstates.Asp?nid=5813> on March 5, 2012.

یادداشت

۱. عباراتی بسیار مبهم که می‌تواند در هر زمان و با توجه به مخالفان موضوع به گونه‌ای متفاوت تفسیر شود.

